

جنگ ۱۲ روزه و بازتنظیم اجتماعی در گف و گو با هادی خانیک، استاد علوم ارتباطات دانشگاه علامه طباطبائی:

مسئله «خانه» بود

با وجود نارضایتی و بی‌اعتمادی‌ها، جامعه ایرانی به سمت نوعی یکپارچگی حول یک مفهوم مشترک رفت؛ مفهومی به نام وطن و خانه



عکس: سہند تاکی، شرق

روبه‌رو شده است. در جهان امروز، اگر به موضوعاتی مثل محیط زیست، فناوری اطلاعات، جهانی شدن و... نگاه کنیم، می‌بینیم که دانشگاه ۵۰ سال پیش، در برابر این حجم از مسائل جدید و تحولات فشرده و پرشتاب، قرار نداشته است. اگر نهاد دانشگاه نتواند خودش را با این مسائل و پرسش‌های تازه وفق دهد، طبیعتاً ناهنجاری دیگری جایگزین آن خواهد شد. همین حالا هم در حوزه‌های مثل فناوری یا اقتصاد، می‌بینیم که شرکت‌ها و استارت‌آپ‌ها برای ایجاد راهی علمی را گرفتارند یا دست‌کم در کنارشایر ایستاده‌اند. در عین حال، نهاد دانشگاه صرفاً نهادهای پژوهشی یا محدود به آزمایشگاه و کارگاه نیست، بلکه باید نسبت به جامعه و پیرامون خود مسئولانه برخورد کند. باید ببیند چه مسائلی، چه از جنس تهدید مثل جنگ و تحریم و چه از جنس مسائل آینده‌نگرانه مانند توسعه انرژی را احاطه کرده است و نسبت به آنها واکنش نشان دهد. اگر به چند دهه گذشته نگاه کنیم، می‌بینیم که چند رخداد مهم دانشگاه‌ها را به‌طور جدی برای پاسخ‌گویی و واکنش به آن‌ها، برای مثال در جنگ تحویلی قرار داده است. ایران دانشگاه‌ها وارد عرصه دفاع شد، معاونت‌های جنگ شکل گرفت، دانشجوها و استادان راهی جبهه شدند و حتی آیین‌نامه‌های آموزشی بر اساس شرایط جنگی تغییر کرد یا همین اواخر که در دوره کرونا، دانشگاه‌ها یکی از نهادهایی بودند که باید پاسخ‌گو می‌بودند. در چنین شرایطی، اولین انتظاری که می‌توان از نهاد دانشگاه داشت، این است که در آن لحظه حاضر باشد و باغبان آن لحظه نباشد. دانشگاه‌های یاد کار کرده و سازگارهای متناسب خود را در آموزش، پژوهش و ارتباط بین‌المللی، دیپلماسی علمی و همچنین در فهم مسائل روانی، اجتماعی و اقتصادی جامعه پیدا کند. به‌ویژه در شرایطی که جامعه با شوک و تروما روبه‌رو است، دانشگاه به عنوان کانون تفکر باید در کنار جامعه قرار گیرد. در بخش دوم، به دانشگاهیان به عنوان کنشگران می‌پردازم. این افراد از اعضای هیئت‌علمی تا دانشجویان و حتی کارکنان اداری در برابر وضعیت‌های، مسئولیت دارند. به‌ویژه زمانی که مانند بحره اسرائیل، با جنگی ناگهانی، فراگیر و غافلگیرکننده مواجهیم. این‌ها همین مکتب، می‌توان گفت مرحله دانشگاهیان بر این تبیین وضعیت، اطلاع‌رسانی درست و برای تحلیل این رخداد به رخ داده و به کجا ممکن است بینجامد، واکنش نشان دادند. در دانشگاه‌هایی مثل علامه طباطبائی، فردوسی، شهید، تهران، صنعتی شریف و شهید بهشتی، دانشگاهیان به تولید محتوا و تحلیل ابعاد سیاسی، زمینه‌ها و الزامات این اتفاق دست زدند؛ مانند ایجاد شبکه «نبض دانشگاه». البته اطلاعات من محدود است و حتماً دانشگاه‌های دیگری هم بوده‌اند که در این راستا اقداماتی انجام داده‌اند.

بیشترین بروز واکنش‌های دانشگاهیان در تدوین و امضای بیانیه‌ها مشتمل شده است؛ بسیاری از جامعه‌شناسان، حقوق‌دانان، اقتصاددانان و اندیشمندان علوم سیاسی به‌موقع وارد عمل شدند. این واکنش به نظر من اقدام خوبی بود ولی یک پرسش باقی می‌ماند: آیا طیف وسیعی از دانشگاهیان وارد این منظومه شدند؟ به نظر من خیر، بیشتر آنها، همان کنشگران اجتماعی دانشگاهی بودند که پیش‌تر

این کار به صورت خصوصی است و به عنوان کار تخصصی می‌رود. این کار باید وسیع و گسترده باشد. اینجاست که دانشگاهیان فعال در اتفاقات اخیر، که در داخل کشور و در خارج از کشور، از جمله کسانی بودند که در سال‌های اخیر بیشترین مطالعه، محدودیت‌ها و محرومیت‌ها را متحمل شدند. اما ما در این بزنگاه نشان دادند که وطن را موضوع قرار داده‌اند، نه مسائل خود را. در نهایت و در پیوند با سؤال اول شما، باید گفت که نهاد دانشگاه و دانشگاهیان می‌توانند در مسیر انسجام ملی میانجی باشند. زبان مشترک میان منتقدان و معترضان و حتی بخش‌های خاکستری جامعه شوند و آنها را به میدان گفت‌وگو و مشارکت بازگردانند. این نقش، نقشی مهم و تاریخی است که بر عهده دانشگاه است. به باور من، زمان‌های بحرانی، فرصت‌های برای اثبات مرجعیت علمی و اخلاقی دانشگاه در برابر مردم هستند. هرقدر دانشگاهیان در چنین زمان‌های فراز میدان شود و برای حل مسائل کشور تلاش کند، به همان میزان می‌تواند نقش تاریخی‌اش را ايفا کند.

❗ باتوجه به مباحثی که مطرح کردید، اگر بخواهیم جمع بندی کوتاهی داشته باشیم، به نظر شما باید‌ها و نو‌بایدهای واکنش دانشگاهیان در برابر چنین شرایطی چیست؟

به نظر من در چنین شرایطی، مهمترین باید، این است که رویکرد دانشگاه در چنین شرایطی مسئله‌محورتر از گذشته شود و به سمت راه‌های بنیادی حرکت کند. اصغه ما، در کنار تخریب فیزیکی، دچار تخریب روانی و اجتماعی شده و اینجاست که دانشگاه باید با صنادیق رستار روز و عموشی، خود را مهمترین بنای مدن این است که دانشگاه همچنان در کلیشه‌های ذهنی دانش از جنگ پای بماند. امروز، زمان متفاوتی است. موضوع مشترک ایران است و برای ایران، باید همسنگی را تقویت کرد. **🔴** در سال‌های اخیر شاهد بهره‌گیری حاکمیت از ظرفیت‌های علوم مهندسی، در حوزه‌هایی مانند صنایع نظامی و ساخت موشک بوده‌ایم. به نظر شما، آیا به همین میزان از علوم انسانی و اجتماعی نیز بهره‌برداری شده است؟ اگر چنین ظرفیت‌هایی به‌درستی به‌کار گرفته شوند، چه تغییری را می‌خواهد داد؟

به باور من، عصر ما، عصر درهم‌تنیدگی دانش‌هاست. دیگر آن تفکیک‌ها و شکاف‌های سنتی میان علوم انسانی و مهندسی یا علوم پایه به آن شکل کلاسیک وجود ندارد. ما وارد دوره‌ای شده‌ایم که شبیه‌های ارتباطی، چه به لحاظ فنانواری و چه اجتماعی، ما را هم‌گره کرده‌اند. در رشته‌های فنی مثل مهندسی، مفاهیمی مثل شبکه‌ها، فقط از منظر فنی بررسی نمی‌شوند، بلکه نحوه ارتباطات عمودی و افقی در آنها به یک مسئله بین‌رشته‌ای بدل شده که نیازمند تحلیل‌های اجتماعی و ارتباطی است. پزشکی هم همین‌طور است؛ دیگر آن مرزهای سنتی‌اش با علوم انسانی یا بارها نیست. با این حال، علوم انسانی و اجتماعی بیشتر از سایر حوزه‌ها در معرض دآوری‌ها و قضایات‌های ایدئولوژیک‌اند. به همین دلیل، نوعی ارزش‌گذاری خاص نسبت به آنها شکل گرفته، مثلاً با طرح مسائلی مانند «بومی‌سازی علوم انسانی» که در بسیاری موارد، به‌جای تبیین نسبت علوم انسانی به بسترهای اجتماعی، به نوعی کارکرد آن از دایره معرفت‌علمی بشری و قواعد علم عام در جهان منجر شده است. کوبی ما می‌خواهیم کوبیم؛ ما تافته جداافتاده‌ای؛ در حالی که اگر به درهم‌تنیدگی علمی باور داشته باشیم، علوم انسانی هم به اندازه علوم فنی می‌توانند در دفاع، در توسعه و در تقویت سرمایه اجتماعی نقش آفرین باشند. اما متأسفانه نوع مواجهه و استفاده از آن بیشتر ایدئولوژیک است تا علمی. گاهی تصور می‌شود که کار علوم انسانی این است که پیش‌فرض‌های ما را تأیید کند، نه اینکه به‌مثابه یک دانش مستقل عمل کند. کار علوم انسانی، درست مثل مهندسی، مسئله است. نظری را تأیید یا رد کند. باید به استقلال و عقلانیت آن احترام گذاشت.

فاطمه غریبی: درست زمانی که تصور می‌شد همسنگی اجتماعی به ضعیف‌ترین میزان خود رسیده، ناگهان جنگی که ۱۲ روز طول کشید، تمام معادلات را تغییر داد. ابتدا و انتهای نگرانی‌ها «وطن» بود که رسانه‌ها و دانشگاهیان و کارشناسان و... به آن پرداختند و بحث ایرانی‌بودن به میان کشیده شد. همه اینها در شرایطی است که در ابعاد اقتصادی و اجتماعی و سیاسی نارضایتی‌ها بسیار است. هادی خانیکی، عضو هیئت علمی دانشکده علوم ارتباطات دانشگاه علامه طباطبائی و از چهره‌های برجسته علوم اجتماعی، در گفت‌وگو با «شرق» از رخدادی بی‌سابقه در واکنش جمعی جامعه ایرانی به حمله اسرائیل می‌گوید. به باور او، جامعه‌ای که سال‌ها در مسیر کاهش سرمایه اجتماعی حرکت کرده بود، لحظاتی حساس، با واکنشی هوشمندانه و فراتر از نارضایتی‌ها، دست به احیای پیوندی با فروش شده زد؛ واکنشی که می‌تواند به بازتنظیم نظام اجتماعی تازه‌ای منجر شده و پایدار باشد، البته اگر به درستی فهمیده شود.

تعریف‌های زیادی از همبستگی اجتماعی وجود دارد و در دوره‌های مختلفی درباره آن صحبت شده. در حال حاضر در وضعیت فعلی جامعه شما همبستگی اجتماعی را چطور می‌بینید؟

همبستگی اجتماعی را می‌توان بر ابعاد گوناگون آکادمیک، سیاسی، اجتماعی و مدنی بررسی کرد. باید دید پدیده‌ای که به‌تازگی در ایران و در واکنش به تجاوز اسرائیل رخ داد، چه بود و چگونه شکل گرفت. تقریباً مطالعات اجتماعی سال‌های اخیر - از جمله «پیمایش ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان»، که از سال ۱۳۷۸ آغاز شد و در چهارم ادوم اجازه یافت بر کاهش سرمایه اجتماعی به منزله همبستگی، مشارکت، اعتماد و امید به آینده دلالت داشتند. این کاهش تنها فقط در اعتماد مردم به حاکمیت و اعتماد حاکمیت به مردم، بلکه در اعتماد مردم به گروه‌های درونی خود نیز نمود داشت. از گروه‌های سیاسی تا رسانه‌ها و دانشگاه‌ها و نهادهای علمی. حتی بنیاد این کاهش، یکی از مؤلفه‌های راهبردی دشمن برای حمله بود. تصور بر این بود که سرمایه اجتماعی تضعیف شده، در مقطعی می‌تواند منجر به این شود که پس از حمله به مراکز نظامی و هسته‌ای، جامعه به کمک نیروی مهاجم بیاید. یعنی نیروی مهاجم بتواند در نقطه‌ای با به‌رومندی از اعتراضات مردمی، نظام سیاسی را هدف محمله قرار دهد. اما اتفاق شگفت‌انگیزی رخ داد که این اتفاق را باید در لایه‌های زیرین جامعه شناخت. جامعه در این لحظه درباره موجودیت وطن، هویت فرهنگی و ایرانی و همچنین تمامیت ارضی کشور خود احساس خطر کرد و به‌همین دلیل واکنشی معکوس، سیورانه و هوشمندانه نشان داد و فرصتی خلق کرد که برای ایران بی‌نظیر بود. برای فهم زمینه‌ها، ابعاد و پیامدهای این واکنش نیاز به مطالعات بیشتر و ورود به عرصه‌های مختلف آکادمیک در زمینه‌های گوناگون اجتماعی، فرهنگی، روان‌شناختی، ارتباطی و حتی اقتصادی و سیاسی است. نکته مهم اینجاست که در حالی که نازیانیت‌ها و بی‌اعتمادی‌هایی وجود دارد، جامعه ایرانی به سمت نوعی یکپارچگی حول یک مفهوم مشترک رفت، مفهومی به نام وطن و خانه. در واقع حول مفهوم وطن با تمام مختصاتش، تاریخ، زبان، عاطفه، تسلا و اخلاق نوع جدیدی از همدلی و همبستگی شکل گرفت که نام آن می‌تواند هر چیزی باشد؛ همبستگی اجتماعی، انسجام ملی یا همبستگی مدنی. اما مهم‌تر از نام‌گذاری، رابع این لحظه خود را این لحظه‌ای که همه ایران، آن را در کردن و در این حضور انسان‌ها، ایرانیان برابر فراموش‌شدن و خود را احیا کردند؛ روابط خانوادگی، دوستی و حتی سیاسی. آنها دوباره به قمت و کوه کشیده شدند و دل این گفت‌وگو، نوعی یکپارچگی شکل گرفت؛ بنابراین به نظر من، برای فهم وضعیت کنونی ایران، ضروری‌ترین نکته، درک همین لحظه است، اکنون که در واکنش به تجاوز بیرونی شکل گرفت. این همبستگی می‌تواند پایدار و حتی ترمیم‌کننده سرمایه اجتماعی تضعیف‌شده گنشته باشد. اما بستگی به نحوه مواجهه نظام سیاسی و جامعه با این وضعیت دارد. بستگی دارد به اینکه این واکنش، چگونه فهم شود و چگونه بتوان آن را برای مقابله با تهدیدهای آینده به یک حرکت منظم نهادهای در کنار نظام سیاسی تبدیل کرد.

➡ به نظر شما چه اقدامی باید از سوی مقامات انجام شود تا بتوان گفت این واکنش فهم و درک شده است؟

برای درک دقیق‌تر این لحظه، باید از کلی‌گویی فاصله بگیریم و به سراغ نهادها و صنوف مختلف برویم و ببینیم هرکدام چگونه عمل کردند. مثلاً یکی از بزرگ‌ترین نهادها یکی کشور یعنی دانشگاه‌ها و صنف دانشگاهیان، آچامه از استادان و دانشجو و به طور ویژه بررسی شوند. دانشگاه‌ها یکی از جاهایی بودند که هدف قرار گرفتند و آسیب دیدند. در کنار فرهنگ‌ها نظامی، انجمن‌های هسته‌ای به شهادت رسیدند. حتی استادان دیگری هم بودند که شهید شدند؛ چه آنها که رهگذر بودند و چه آنها که در حمله به مجتمع‌های هسته‌ای به شهادت رسیدند. حتی دانشجویان، کارکنان دانشگاه‌ها و بیمارستان‌ها وابسته به دانشگاه‌ها در خط مقدم بودند، بنابراین اگر بخواهیم مسائل ایران را درست بفهمیم، باید بگوییم این جنگ تحمیلی، رخدادی بود که از لاش‌خواری محض، به «بازتنظیم اجتماعی» بیرون می‌آمد. اگر جامعه را به دو بخش پیش از حمله و پس از آن تقسیم کنیم، تفاوت‌ها را به‌روشنی می‌بینیم. کسانی که پیش‌تر دچار محدودیت و محرومیت بودند، از استادان و روشنفکر گرفته تا فیلسوف، ورزشکار، حقوق‌دان و هنرمند در این بزنگاه، پرچمدار ایستادگی در برابر تجاوز شدند. آنها برای اینکه خود را موضوع قرار دهند و زخم‌های‌شان را به رخ بکشند، وطن را مسئله اصلی در نظر گرفتند.

برخی سیاست‌مداران و کنشگران سیاسی، همبستگی اجتماعی شکل گرفته پس از حمله اسرائیل به ایران را به آشتی مردم با حاکمیت تقلیل داده‌اند. به نظر شما این برداشت تا چه حد با واقعیت جامعه همخوانی دارد؟

هر رخدادی که موضوع مطالعه قرار می‌گیرد به‌ویژه این اتفاق که آن‌قدر بزرگ است که به نظر می‌آید تواند بازتعمیم‌کننده نظم عامی باشد و نخستین وظیفه همه بازرگانان، از حاکمیت گرفته تا کنشگران سیاسی، مدنی و علمی، رسیدن به فهمی درست از آن است. مردم درست‌گاه از مسیری‌های اطلاعات و داده‌ها به دست می‌آید، اما گاهی باید با نگاهی کلان‌تر، فلسفی‌تر و تاریخی‌تر به آن پرداخت. نگریستن، علم آن‌گاه که با مسئولیت همراه شود، می‌گوید اطلاعات صرف کافی نیست و اگر معطوف به واقعیت نباشد، راه‌شای نیست؛ به‌ویژه آنکه ضد اطلاعات نیز ممکن است وجود داشته باشد. علاوه بر آن، در جامعه دوقطبی ما، فهم پدیده‌ها هم دوقطبی می‌شود؛ واکنش مردم یا کاملاً در دفاع از حکومت تقسیم می‌شود یا کاملاً ضد آن. این دوگانگی‌ها را هم وظیفه دور می‌کنند. اما باید لحاظ تاریخی را در نظر بگیریم که در آن، واکنشی درست شکل گرفته است، حتی اگر گذرا باشد و این واکنش می‌تواند پایدار و نهادمند شود، اگر به‌درستی فهمیده شود و به کار گرفته شود. در حمله اسرائیل به ایران، دو پیام روشن از طرف نتانیاهو و ترامپ منتشر شد که از مردم می‌خواستند تهران را ترک کنند. مردم به طور غریزی، مال و آینده خود و فرزندان‌شان را در خطر دیدند. در چنین شرایطی، واکنش مردم می‌توانست شکل دیگری باشد؛ برخی رسانه‌ها مانند ایران اینترنشنال می‌گویند که روایتی خاص جمهوری اسلامی را مسبب جنگ جلوه دهند و اسرائیل را صاحب حق دفاع مشروع معرفی کنند. اما با وجود ضعف شدید در زیرساخت‌های ارتباطی، قطعی اینترنت و سردرگمی اطلاع‌رسانی رسمی، این روایت غالب نشد. حتی بسیاری از ناراضیان و منتقدان نظام، به دفاع از سرزمین، ملیت و حتی نظام سیاسی کشور پرداختند. این تغییر مهم، نخست باید شناخته شود؛ می‌توان اندیشید که چه کسی مسئول می‌تواند آن را به سمت پایداری هدایت کند یا نظر من به سبزی که دیدگاه‌های حکمرانی‌ها اصلاح شوند و به همان میزان مزمنه آشتی، همبستگی و پایداری این واکنش تقویت می‌شود. اگر بخواهیم این واکنش را در بستر فرهنگی و تمدنی خود نیز نفهمیم، باید به نشانگان فرهنگی‌مان نگاه کنیم که در آن وسعت مشرب دیده می‌شود و از نظر من با فرهنگ اسلامی نیز مغایرت ندارد. ویژگی ایرانی، به‌ویژه در لحظات بحران و مواجهه با خطر و تهدید، عناصر استقامت‌بخش قوی‌ای دارد و پدری تکر است؛ برای مثال نوروز پیام‌آور آشتی است. همچنین توصیه‌هایی مانند «آشای دو کیتی» تفسیر این دو حرف است، با دستان مروت، با دشمنان مدارا؛ در روز ریشه‌های فرهنگ ما وجود دارد؛ در حالی که مثلاً شهرداری ایران حمایت از نظریه جنگ در بلبوردهای خود، مدارا را به عداوت تبدیل کرده بود. فرهنگ ما با این جنس از برداشت‌های سیاسی روز نیز سازگار نیست. به طور کلی در لحظاتی مانند این، ما می‌توانیم از تقابل خسته‌کننده دوگانه‌ها خارج و وارد پارادایمی تازه شویم؛ جایی که دیولنزی، بی‌سج، دانشگری، روستایی، هنر مند و همه اشخاصه که نام ایران کنار هم بایستند. اما باید بدینسان، ایران، متشکلات و متفاوت و سراسر است؛ جامعه‌ای است که هنوز نهادهای مدنی و سیاسی‌اش به طور کامل در آن رسوخ نکرده‌اند که همه آن را در بر بگیرند.

➡ ارزیابی شما از بازتاب اجتماعی جنگ در میان دانشجویان چیست و واکنش‌های آنها را چگونه تحلیل می‌کنید؟

این سؤال، مهم است و برای پاسخ دقیق تر، من نهاد دانشگاه و دانشگاهین را از هم تفکیک می‌کنم. منظور من از نهاد دانشگاه این است که این نهاد به عنوان نهاد علم، در جهان جدید با نقش‌های تازه‌ای

نگاہ

وقتی زیست بوم فراموش می شود

مصطفیٰ لطفی

دانش آموخته دکتری اندیشه سیاسی

در سال‌های اخیر، فضای عمومی ایران چنان درگیر تنش‌های سیاسی، بحران‌های اقتصادی و دغدغه‌های امنیتی شده که مهم‌ترین تهدید پیش‌روی کشور - یعنی فروپاشی زیست‌محیطی - عملاً نادیده گرفته شده است. در حالی که نگاه‌ها به بیرون دوخته شده و بحث‌هایی چون جنگ یا تجزیه در صدر نگارنی‌هاست، سرزمین ما در خاموشی و چال فروریخته است؛ نه با آتش و کلوله، بلکه با خشکی، فرسایش، زریگر، بیابان و سکوت درختانی که دیگر نفس نمی‌کشند. اگر وطن را فقط در مرزها، نقشه‌ها و پرچم‌ها تعریف کنیم، شاید هنوز چیزی پابرجا باشد. اما اگر وطن را زیستگاهی بداییم برای زیستن انسانی پایدار، شرافتمند و نسلی، آنگاه دیاد با حقیقت تلخ روبه‌رو شویم: وطن در احتضار است. اصل و عینیت مفهوم وطن، در جغرافیا و سرزمینی نهفته است که مردم را در خود می‌پوردد؛ جایی که حافظه تاریخی، هویت فرهنگی و تداوم نسلی را ممکن می‌کند. وقتی این زیستگاه می‌فرساید، نابود می‌شود. وطن پیش از آنکه سقوط کند، تهی می‌شود. امروز ایران با زنجیره‌ای از بحران‌های محیط‌زیستی در هم تنیده مواجه است: فروپاشی منابع آب، کم‌آبی دیگر یک هشدار نیست، بلکه واقعیتی است که زندگی میلیون‌ها نفر را تحت تأثیر قرار داده. کاهش بارندگی، افت شدید سطح آب‌های زیرزمینی، خشک شدن دریاچه‌ها و رودخانه‌ها و بی‌نتیجه ماندن سیاست‌های سدسازی و انتقال آب کشور را در آستانه ورشکستگی آبی قرار داده است.

ریزگردها و آلودگی هوا: در بسیاری از استان‌ها، ریزگردها به واقعیتی روزمره تبدیل شده‌اند. منشا آنها خشک شدن تالاب‌ها، نابودی پوشش گیاهی و تغییرات اقلیمی است. آسمان خاکستری، بیماری‌های تنفسی، تعطیلی مدارس و فراموشی روانی جامعه فقط بخشی از پیامدهای این فاجعه هستند.

بیابان‌زایی: مرزهای بیابان در حال پیش‌روی است. زمین‌های کشاورزی رها شده‌اند، روستاها در حال خالی شدن‌اند و باد، خاک حاصلخیز را با خود می‌برد. روند بیابانی شدن نه تنها منابع طبیعی را تهدید می‌کند، بلکه به مهاجرت اجباری، تغییر ساختار جمعیتی و فروپاشی اقتصادهای محلی دامن زده است.

نابودی خاک و جنگل: فرسایش خاک، آتش‌سوزی‌های مکرر، تخریب مراتع و قطع بی‌رویه درختان، خاک را -که خاموش‌ترین و بنیادی‌ترین سرمایه هر تمدن است- به سراسیمه نابودی گشاده‌اند.

سیاست‌زدگی در مدیریت منابع: تصمیم‌گیری‌های کلان در حوزه محیط زیست اغلب تابع منافع کوتاه‌مدت سیاسی یا اقتصادی‌اند، نه برآمده از دانش، اقلیم‌شناسی و مسئولیت بین‌نسلی.

کلاَن شهرها و تخلیه تدریجی مناطق کم‌برخوردار، تعادل زیستی کشور را بر هم زده و فشار مضاعفی بر منابع و زیرساخت‌ها وارد کرده است.

پیری جمعیت و گسست نسلی: کاهش زادآوری، مهاجرت جوانان و رهاشدگی بسیاری از مناطق روستایی، موجب شکاف عمیق نسلی و کاهش پیوند انسان با سرزمین مادری شده است. آینده‌ای که در آن جوانی نیست، کشاورزی نیست، طبیعتی نیست، وطنی نیز نخواهد بود.

در این میان، در فرهنگ عمومی نیز نوعی بی تفاوتی خطرناک نسبت به طبیعت شکله گرفته است. تخریب محیط زیست نه جرم تلقی می شود و نه فاجعه، بلکه در نگاه برخی، همچنان نشانه ای از پیشرفت تلقی می شود. ساختمان سازی، سدسازی، جاده کشی و استخراج بی رویه، همچنان در صدر اولویت ها هستند، بدون توجه به بهایی که طبیعت و نسل آینده خواهند پرداخت. این بحران ها صرفاً محیط زیستی نیستند؛ آنها زمینه ساز بحران های اجتماعی، معیشتی، امنیتی و حتی سیاسی اند. وقتی آب نباشد، هوای سموم، خاک از بین رفته باشد و زندگی در جغرافیای مادری ناممکن شود، اینها فرومی پاشد فقط طبیعت نیست، بلکه تمدن است. مسئله امروز ایران نه تجزیه است نه تهمان خارجی، تهدید اصلی، نابودی تدریجی سرزمینی است که ستون فقرات ایرانی را شکل داده است. تا زمانی که وطن را صرفاً در پرچم و شعار خلاصه کنیم و از خاک، آب، هوا و نسل آینده غافل بمانیم، چشم انداز روشنی برای این سرزمین باقی نخواهد ماند.

خبر روز

افزایش شیوع آلزایمر در کشور

یک متخصص مغز و اعصاب گفت با افزایش سن جمعیت، شیوع آلزایمر در کشور ما نیز رو به افزایش است. در حالی که در سطح جهانی، هر سه ثانیه یک نفر به آلزایمر مبتلا می‌شود، این رقم در ایران به طور تقریبی هر شصت دقیقه یک نفر برآورد می‌شود. این امر، ضرورت توجه فوری به پیشگیری، روش‌های مدیریت بیماری و آشنایان می‌دهد. سرمد عدوانی، عضو هیئت‌علمی دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی، ادامه داد: «آلزایمر فقط حافظه را درگیر نمی‌کند، بلکه سایر کارکردهای شناختی را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. این بیماری رفته‌رفته زندگی فرد مبتلا، بلکه خانواده و ساختار اجتماعی و اقتصادی جامعه را نیز درگیر می‌کند». او ادامه داد: «اگر صرفاً به جنبه‌های روانی بسنده کنیم، فقط حدود ۲۰ درصد موارد شناسایی می‌شوند. اما با اجرای برنامه‌های غربالگری می‌توانیم درصد بالاتری از بیماران را به‌موقع شناسایی کنیم. این موضوع، نقش کلیدی غربالگری در کنترل بیماری را نشان می‌دهد».

بر اساس اعلام این متخصص، بیماری آلزایمر بار اقتصادی بالایی دارد و هزینه‌های مراقبت از بیماران مبتلا به آلزایمر حدود سه برابر هزینه‌های افراد سالم است. این مسئله، فشار قابل توجهی به نظام سلامت و خانواده‌ها وارد می‌کند. عدوانی در ادامه اظهار داشت: شیوع این بیماری در افراد بالای ۶۰ سال در کشور حدود هشت درصد تخمین زده می‌شود و این روند در حال افزایش است. همچنین ابتلا در زنان نسبت به مردان بیشتر دیده می‌شود. به گفته او، آگاهی‌بخشی فقط برای بیماران کافی نیست، بلکه خانواده‌هایی که از این بیماری مراقبت می‌کنند نیز به حمایت و آموزش نیاز دارند. این خانواده‌ها گاهی خود با خوردن بیمار تحت فشار قرار می‌گیرند؛ بنابراین سبوی حمایت ماست که در کنار هم، از طریق آموزش و حمایت، شرایط بهتری برای بیماران و خانواده‌های آنان فراهم کنیم.

**پزشک عالىقدر، استاد مسلم نفرو لوژى
جناب آقاى دكتر بهروز برومند**

درگذشت همسر گرامیتان سرکار خانم مهوش صالحی را

بہ جناب عالی و بازماندگان محترم تسلیت می گوئیم۔
اللہ پیغمبری، محمد حسن و امیر حسین مرادی